رساله ۲

نشریات

انجمن آثار ملی

«اینکه در آینده این پیکر بینی آن را بر
میفکن اگر تا توانی نگاهش داری یزدان
تو را دوست باد و زندگانی دراز دهاد»

[داریوش]

آثار ملی ایران

کنفرانس آقای پرفسر هرتسفلد
رئیس مؤسسه آثار عتیقهٔ شرقیهٔ آلمان

طهران

مهر ماه ۱۳۰۴

مطبعهٔ «مجلس»

ترجمه کنفرانسی است که در تاریخ ۲۲ امرداد ۱۳۰۴ جناب آقای دکتر ارنست هرتسفلد پرفسر دار العلم برلن و رئیس مؤسسه آثار عتیقه شرقیه آلمان بدستیاری و توجه انجمن آثار ملي در عمارت وزارت معارف (مسعودیه) ایراد فرموده اند .

آثار ملی ایران

قبل از اینکه داخل موضوع کنفرانس شوم تمنا دارم بمن اجازه دهید مختصر عرض شخصي حضور آقایان اظهار دارم: فوق العاده خوشوقت هستم که در اول موقعی که انجمن آثار ملی ابراز وجود مینماید درحضور جمعی از محترمین ومعاریف تقریراتي بکنم . البته مقتضی بود بفارسی صحبت ولی بواسطه محدود بودن اطلاعات من در

زبان فارسی امروزه و عدم انس بمکالمه باین زبان تصور کردم اسباب زحمت آقایان بشوم و نواقص تلفظم قرع سمع نماید. باین جهت فرانسه را که یك زبان بی طرفی است و نه لسان من است ونه زبان آقایان اختیار نموده ام و امید وارم این کنفرانس مقدمه یك سلسله کنفرانسهای دیگربشود کهازجهة عبارت ومعنی بر آن برتری و مزیت خواهندداشت.

انجمن آثار ملی درنظر گرفته است آثار درخشان تاریخی ایران را شناسانیده وعامه را بابنیه تاریخی سه هزار ساله ایران علاقمند و این حس را در ایشان بیدار سازد. اینکه کلمه بیدار را استعمال نمودم برای اینست که احساسات عمومی نسبت باین موضوع هنوز بکلی از بین نرفته و در غالب نقاط بحال خمود و رکود باقی است.

۱۸ سال قبل که بهقرامان واقعهدرآناطولی برای دیدن و تماشای مساجد ومقابر که از سنك مرمر ساخته شده

وازشاهکارهای مهم سلجوقیهای قبل ازسلاطین عثمانی میباشد رفته بودم یکنفر شیخ پیری که مستحفظ اماکن متبرکه بود چون توجه مرا نسبت بآثار مزبوره مشاهده کرداز خرابی اینهمه آثارزیبا خجل شده گفت : «تقوی ودیانت ازدنیارخت بربسته است» .

اینحرف راست است و البته قومی که بحال خود معرفت داشته بمحاسن و معایب اخلاقی خویش واقف است و نمیخواهد خود را طور دیگر جلوه داده وغیر از آنچه هست معرفی نماید ومایل است درردیف ملل عالم و در میان نوع بشر دارای مقامی باشد باید گذشتهٔ خود را محترم بشمارد ومیتوان گفت این حس احترام برای تشخیص مراتب اخلاقی یك ملتی بهترین مقیاس است.

آثار ملی چیست ؟ محقق است که هرساختمان کهنه و هر عبارتی که برروی دیوار حك و نقر شده و یا هر مصنوع قدیمی هر چند بنظر شخص عالم قابل توجه باشد نمیتوان آنرا درردیف آثار

ملی محبوب داشت . از طرف دیگر شکی نیست که ابنیهٔ مثل آکروپل آتن، کاپیتول رم ، قصر ورسایل، کرملین مسکو و اگر بخواهم امثله نزدیکتر بایران ذکر کنم مثل اهرام مصر ، معابد بعلبك ، طاق کسرای تیسفون و تخت جمشید که از عجایب عالم است از ابنیه ملی میباشند . از این امثله روشن میشود که ابنیه ملی باید علاوه بر جنبه صنعتی دلالت برمعنی خاصی کرده ومثل همه آثارصنعتی رموز و کنایاتی در بر داشته باشد زیرا صنعت زبانی است قابل فهم و همانطور که زبان لفظی هرقوم احوال روحیهٔ آن قوم را میرساند صنعت که نوعاً بیانی عالیتر است ومفهوم همه کس میباشد مظهر اصل و مایه استعداد و قوای عالیه نفیسه ملت است . بنا برین آثار ملی حقیقی چون جنبه صنعتی دارد ابراز کننده طبع وحقیقت قوم است و ازاینرو مستوجب احترام ملتی است که قدری برای خود قائل

میباشد و میزان لیاقت و قیمة آن ملت خواهد بود.

مطابق این تعریف ابنیه و آثار ملی منحصر بعمارات قدیمه و کتیبه ها و حجاریها نیست. مثلاً اثر ملی حقیقی ایران بالاخص شاهنامه است که شاهکار فردوسی یگانه شاعر بزرك این مملکت میباشد. یکی از شعرای نامی رومی پس از آنکه منظومهٔ خود را بپایان میرساند چنین میگوید «بنائی ساخته‌ام که از فولاد بیشتر دوام خواهد کرد». فردوسی نیز این کیفیت را ادراك کرده چنانکه در بارهٔ شاهنامه خود گفته است:

پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
بنائی که هرگز نگردد خراب ز باران و از تابش آفتاب

در بسیاری از عمارات ایرانی مثلاً یکی از مقابر مغولی در نخجوان دیدم این فکر را بیشتر با مسلك فروتنی و زهد ادا کرده و گفته اند:

«ما بمیریم این بماند یادگار»

هرگاه بعباراتیکه اشخاص متفرقه در روی سنگهای عمارات تخت جمشید نوشته اند نظر افکنید خواهید دید که

غالباً تفکرات زاهدانه بیان نموده و از فانی بودن دنیا سخن رانده اند. «ما بمیریم» ببینیم از ما و مساعی و مجاهدات و کارهای ما چه اثر میماند ـ هیچ چیز باقی نخواهد ماند مگر آنچه را که صنعت یا علم حیات جاودانی بآن داده است .

در ضمن کاوش در شهر های کهنه و متروك علماء آثار عتیقه مجسمه سلاطینی بدست آورده انه که دنیارا مقهور خود نموده و هریك در عصر خود مقام داریوش واسکندر وچنگیزخان و ناپلئون را حائز بوده اند ولیکن اگر تصاویر خودرا بعنوان یادگار برروی سنگها نقش نکرده وشرح وقایع زندگانی خودرا نقر نمینمودند البته فراموشی اسم آنان را از صفحهٔ عالم محو نموده و چیزی ازآنها باقی نمیگذاشت . مثلاً هرگاه نوشتجات هرُدُتْ مورخ بزرك یونانی وآثار بیستون ومقابر معظمه نقش رستم نبود از داریوش کبیر مؤسس

دولت شاهنشاهی ایران که اولین دولت معظم دنیا بوده چه میدانستیم ؟

بازمنه نزدیکتر مثل زمان ناپلئون نظر کنیم می بینیم که اطلاعات ما نسبت بان مرد بزرك از کتب مورخین او حاصل میشود ولیکن چون بیانات آنها غالباً از شائبهٔ طرفداری خالی نیست شوق و ذوقی که ناپلئون اول برای صنعتگران معاصر خود تولید کرده بهترین معرف قدر واقعی او دردنیا و بی غرض ترین مورخ عظمت عصر ناپلئونی بشمار میآید . پی بردن بحقایق امور دشوار است وحتی وقایع یومیه را هم که شخصاً شاهد آنها هستیم بدرستی مطلع نمیشویم و قضایا فوراً صورت افسانه بخود میگیرد و از حقیقت واقع بطور مسلم ویقین آنچه بران اخلاف میماند قسمتی است که دست صنعت آنرا مخلد میسازد .

ازین گذشته چیزیکه دردنیا باقی میماند افکار و تمنیات مردم است که برحسب ظاهر بی ثبات

ودوام ولي درواقع محکمترین وثابت ترین آثار انسانی است. مسئله اینجاست که از کجا درك کنیم که افکار وذهنیات مردم ازچه مأخذ ومنشاء میباشد. جواب این سؤال را آثار و ابنیه خواهند داد و حاجت مارا برخواهندآورد اگرچه عبارات و کتیبه دربر نداشته باشند چه آثار صنعتي هیچگاه خالی ازمعنی ومفهومي نیست. مثلاً درولایات آذربایجان وهمدان و کرمانشاهان قبور متعدده قدیمه در کوهها حفر شده که راجع بدوره مدیها ومائه هشتم وهفتم قبل از میلاد مسیح میباشد. شکل و طرز بناها مدلل میدارد که صنعتگران آنزمان هنرهای خود را ازملل قدیمه دیگر که در آسیای صغیر وارمنستان مسکن داشته آموخته وبنوبت‌خود هنرمندان دیگر تربیت نموده اند که از دویست تا پانصد سال بعد قبور عظیمه استخر فارس و نقش رستم را بنا کرده اندواولین صنتگران قدیم هندوستان

وچین در مائه سوم ودوم قبل از میلاد ودرموقعی که ابنیه بسیارعالی اسوکا پادشاه عظیم الشان بودائی ویاامپراطورهای سلسله هان را درچین شروع کرده‌اند از آثارسابق الذکر درکارهای خود اقتباس نموده اند. این یك نمونه است از قوهٔ محرکه عجیبي که در ذوق و هنر ایرانی موجود و از بدو طلوع ظاهر میشود ـ لیکن آنچه گفتیم اقل تنبهاتی است که از مشاهده قبور ساکت ایران حاصل میشود و مسائل مهمتر نیز میتوان از آنها استنباط نمود.

تحقیقات علمیه اخیره معلوم نموده که عقاید مذهبی ایرانیهای قدیم در ادیان مللی که بعد ها آمده اند چه اثر فوق العاده داشته است. کیش زردشت اولین دیانتي است که حقیقةً پی باصل توحید برده و خدای یگانه مجرد منزه ازمادّه و نظام عالم را که مبنی بر حقیقت و معنویت است

ومعاد و حیات اخروی و مجازات و مکافات و بهشت و دوزخ را بمردم نموده است . درموقعی که یهودی ها از فلسطین اخراج و در بابل‌اسیر بوده اند اصول و عقایــد مذکوره را از مذهب زردشت اقتباس نموده اند و از آنهــا بعیسویان و سایرین رسیده است بعبارة اخری عقایدمذهبی ایران در مدتی که زیاده از دو هزار سال است هادی افکار مذهبی سایر ملل بوده ـ و هرچند بعضی از دانشمندان اروپا نسبت باین اصول شبهه وتردید کنند معهذا عقاید مزبوره در عالم نفوذ و استیلا خواهد داشت .

در ممالك دیگر مشرق زمین قبور قدیم تر از مدیها موجودودر روی آنها عملیات ومفاخر صاحبان آنها منقوش است .

سلاطینی که در قبور مدی مدفون هستند نیز کار های مهم و عملیات عظیم که شایدمهمتر

از سابقین باشد انجام داده بودند اما در ابنیهٔ مزبوره بآن اعمال تفاخر نکرده و بنای خود نمائی ندارند. علت آنست که معتقدات مذهبی و مایه اخلاقی داشته اند که سابقین از آن محروم بوده ازاینرو در موقع رحلت جاه و جلال ناپایدار دنیا در نظرشان وقعی نداشته و فقط چیزیکه منظور میداشتند راه ورابطه با خدا بوده چنانکه دو نفر از سلاطین بعد تصویر خود را در مقابل آتش مقدس که در نظر آنها مظهر صفات الوهیت بوده ساخته اند که مشغول عبادت میباشند.

باین طریق است که آثار و ابنیه قدیمه منشاء افکار و احساسات ملل و اقوام را بدست میدهد و پی میبریم که درچه عوالم و خیالات بوده اند و باین مناسبت است که آثار باقیه بایستی محترم شمرده شود زیرا که در هیچ عصر و در هیچ زمان دیگر انسان آثاری دارای آن کیفیات و

خصایص ازخود نگذاشته ونمیگذارد و تقلیداً نهم
ممکن نیست چه آنها نماینده طبیعت و حقیقت
یك ملت اند و شهادت میدهند که تاچه درجه
این ملت بتمدن نوع بشر خدمت نموده است .
چون باثار عدیده ایرانیها که در مدت مدیدی
از خود بیادکار گذاشته نظر کنیم باید اذعان
نمائیم که خدمات ایرانیها بعالم تمدن بشري قابل
انکار نیست و شما ایرانیها حق دارید که ازاین
سبب بر خود ببالید .

کجا هستند مللی که سابقه تاریخی آنها بقدمت
تاریخ ایران باشد ؟ همه میدانیم تمدن نوع بشر
از ایران شروع نشده است تمدن مصر و بابل خیلی
قدیمتر است اما تفاوت اینجاست که آن ملل معدوم
شده و قرنهاست که دیگر حیات ندارند. یونانیها
و ایطالیائیهای امروز بگذشته خود فخر میکنند
چنانکه گفته میشود شهر رم در قرن هشتم قبل

از میلاد مسیح تقریباً مقارن بنای شهر همدان ساخته شده است. ولی باید دانست نژاد یونانی که موجد آنهمه آثار مهمه تاریخی گردیده از بدو مهاجرت اقوام امروزی اروپائی از بین رفته است . در یونان و ایطالیا تمدن کنونی بکلی باسابق متفاوت و بهیچوجه با تمدن از منه قدیمه مناسبتی ندارد. در ایران چنین نیست و هرگاه حجاریهای تخت جمشید را تحت مداقه قرار داده با حجاریهای زمان ساسانیان که متعلق بهشتصد سال بعد است مقایسه نمائید ملاحظه خواهید نمود که با وجود اختلافی که بر حسب ظاهر از حیث شکل و اسلوب دارند در حقیقت مشابهت تامه بین آنها موجود است و هر چند در فاصله بین این دو دوره اسکندر کبیر بآسیا لشکر کشیده و آنرا مسخر نموده است و این واقعهٔ انقلاب عظیمی در صفحه عالم بشمار میرود نظیر آنچه امروز

متأسفانه بواسطه تجاوزات اروپائیان درآسیا مشاهده، میشود معذلك ایران در مقابل این جنبش مقاومت نموده و اگر قشر آن بنظر آید که تغییری یافته لُب و مغز آن دست نخورده و ایران هویّت خود را حفظ کرده است .

و نیز هر گاه بخرابهای قصور وآتشکدهای زمان ساسانی نظر افکنیم تعجب خواهیم کرد از اینکه همه اصول وقواعد معماری آزمان در ساختمان کاروانسرا ها و مساجد و مدارس و قبور قرون اولیه اسلام محفوظ مانده است و با آنکه بین آن دو دوره استیلای عرب واقع شدهوایران اسلام قبول نموده معذلك بایرانیت خود باقی مانده است . یکی از اولین خلفاي عرب گفته است « ایرانیان قوم عجیبي هستند هزار سال بی ما بسر بردند و ما صد سال بی آنها نمیتوانیم زندگانی کنیم»

این کلمه حقیقت حال ایرانیها را ظاهر

میسازد که با وجود قبول شریعتی که نسبت بآنها اجنبي و خارجي بوده قوه و قدرت داشته انـد که صفات و خصایص ملّی خود را محفوظ بدارند بعبارة اخری لباس خود را تبدیل کرده ولي حقیقت را از دست ندادند .

ابنیه معدودی که در قرون صدر اسلام بنا شده است باابنیه دوره سلوکیان شباهتي داردازحیث اینکه کاملا درتحت نفوذ وتأثیرسبك معماری اجنبی واقع شده اند . دیانت اسلامی امری فوق ملّیت بوده ودر سه قرن اول اسلام اثر این امر ظاهر است چنانکه ابنیه و عمارات اسپانیا و افریقای شمالی و شام و سامره و نائین و استخر و دامغان نه عربی است و نه ایرانی بلکه اسلامی است .

اما همینکـه نوبت بدیالمه وآل بویه میرسد صنعت ایران باز ظاهر میشود و مداومت می یابد

آثار معماری با آثار ادبی کاملا موافقت میکنند و رجال بزرك نامی مانند فردوسی و بیرونی و خواجه نظام الملك و غیره گلهای رنگین گلزار جدید ایرانی میشوند . از آنزمان دیگر صنایع را نمیتوان بسلجوقي و مغول و ترك منتسب نمود بلکه باید آنرا صنایع ایرانیها دانست که در دوره سلاجقه و مغول و تاتار ظهور نموده است .

چطور این امور فوق العاده‌را میتوان توجیه کرد؟ ابنیه و آثار تاریخی حل این قضیه را برای ما آسان میکنند . ملیت ایران همیشه باقی بوده و تغییر نیافته است . در اکثر جاها مثل مصر و یونان وحتی ایطالیا ورود طوایف خارجی احوال مردم آن نواحی را کم یا بیش تغیر داد ولی در ایران بر عکس مهاجرین نسبت با یرانیها مستهلك و ایرانی شده اند . شرح خرابیهای وحشت‌انگیز چنگیز که او را بلیهٔ الهی میتوان نامید در متون

تواریخ مضبوط است که چه نوع در محو ایران اهتمام داشت معذلك در همان اوقات و در زمان جانشین های او در نقاط شمالی ایران ابنیه و آثار معظم که بکلی باسلوب ایرانی بنا شده دیده میشود. بعدازچنگیز مجدداً امیر تیمور جهانسوز نیز برای خرابی و انهدام ایران قدعلم میکند اما چیزی نمیگذرد که بایسنقر برای کتاب شاهنامه مقدمه مینویسد و شاهرخ در تخت جشید بدست خود اشعاری در روی سنك نوشته باینطریق شهادت بفضل و شرافت گذشته ایران میدهد.

بدلایل مسطوره در فوق ابنیه و آثار ایران بالاصاله آثار ملی محسوب میشوند. اما در همه ممالك اینطور نیست مثلاً در اناطولی ابنیه زیبای بسیاری چه از ایام قدیمه و چه متعلق بازمنه متاخره موجود میباشد. و لیکن از همان ادوار قدیمه جنبهٔ ملیت را فاقد بوده است. آسیای

صغیر تمدن مستقلی از خود نداشته است مگر تقریباً دو هزار سال قبل از میلاد. ملل خارجه دائما در این مملکت رفت و آمد میکردند. قسمتهای غربی آن وقتی جزء متصرفات یونان واقع شده باین سبب در آنجا شاهکار های صنعتی یونانی خالص دیده می شود. پس از آن آسیای صغیر برومیان تعلق یافته و خرابه های شهر های متعدد رومی شاهد این مدعاست. بعد از آن هم دوره عیسویت آمده و مملکت مزبور تکیه گاه عمده دولت بیزانتن یا روم میشود. آنگاه نوبه بسلجوقیها و ترکهای عثمانی میرسد و هرکدام از این طبقات آثاری از خود باقی گذاشته باین جهت آسیای صغیر دارای ابنیه وآثار تاریخی بسیار است اما آنها را نمیتوان آثار ملی خواند. یك گذشتهٔ معظمی را بعرض میرسانند اما اثر وعمل یك ملت نیست. اینست که هیچکس بآنها توجه نداشته و حالت قبرستانی را دارد که

کسی فاتحه برای آن نمیخواندو بقول شیخی که قبلاً ذکراوشده«تقوی ودیانت ازآن دیار رخت‌بربسته‌است»

اینملاحظه ما را بامر دیگری نیز متوجه میسازد : ساکنین آسیای صغیر بواسطهٔ اینکه جزء متصرفات یونان و روم واقع شده ملیت خودرا از دست داده زحمت کش فاتحین شدند در ایجاد تمدن یونانی و فراهم شدن ثروت رومی شرکت کرده ولیکن آثاری که اختصاص بطبیعت وحقیقت قومی ایشان داشته باشد بظهور نرسانیده‌اند. هرطایفه وقومی که در تحت تسلط و تصرف قوم دیگر واقع گردید در حقیقت از صفحهٔ تاریخ محو میشود برای صاحب اختیاران خود کار میکنند و شاید مال و ثروت هم دارا شود ولی قوهٔ موجده او معدوم میگردد و در نظر تاریخ مرده محسوب میشود. قدری در اطراف خود ملاحظه کنید خواهید دید که ازبنای تاج محل در آکره ومسجد

زرك دهلی ومقبره قانسو غوری در قاهره مدنی
گذشته ولی امروزه دیگر این قبیل هنرها ازآن
مردم ظاهر نمیشود وفقط مشغول تهیه موادّاولیه
وامتعهٔ هستند که در اروپا محل احتیاج است و
همین مصیبت امروزه در تمام ممالك عرب ظاهر است
باآنکه مردم آنجا سر مقاومت نیز دارند . دربن
مورد است که بقوهٔ روح بخش آثار ملی باید
مراجعه نمود . ملتی که در تحت تهدید واقع میشود
چون نظر بآثار ملی خود نماید موجبات قوت قلب
وتسلی او فراهم شده وبواسطهٔ علاقه واحترام به
گذشته معظم خویش قوه مقاومت درخوداحساس
خواهد نمود .

ابنیه وآثارملی درایران فراوان ودرهمه جا
هست ومن درینموقع قادربذکر آنها نیستم . چون
طوائف آریانی که بواسطهٔ آنها این مملکت ایران
شهر خوانده شده تقریباً نه قرن قبل ازمیلادمسیح

در ایران ظهور کرده اند آثار ملی واقعی ایران از آنزمان شروع میشود . آثار قدیم تر از آنان هم موجود هست مخصوصاً در مغرب ولیکن آن آثار از مردمان بومی بوده که اصلاً از نژاد آرین نمیباشند ، اگر چه مسلم است که خون آنها در عروق ایرانیها باقی مانده و صفات ممیزهٔ که ایرانیها نسبت بسایر اقوام آریانی یامتکلم بزبانهای هند وژرمنی دارند ناشی از اختلاط این دو نژاد میباشد .

بر حسب پیش آمد وقایع تاریخی درهر دوره یك قسمت از ایران از حیث آثار و ابنیه دارای اهمیت گردیده و صعود و نزول هر قسمت بخوبی محسوس است کمیت و کیفیت آثار مزبوره در هر دوره درجهٔ ترقی قوم را ظاهر ساخته و معلوم میشود که در دورهٔ طولانی تاریخ ایران اینمملکت اقلاً چهار نوبت بدرجهٔ ارتقاء رسیده است :

اول - دورهٔ هخامنشی است که ایران مرکز

دنیای معلوم آنزمان بوده و مدت دویست و پنجاه سال در امنیت زندگانی کرده است ؛

دوم ـ دورهٔ ساسانی است که درحقیقت دورهٔ تجدّد ایران محسوب میگردد ؛

سوم ـ دورهٔ سلجوقیان است که ایران دربین ملل اسلامی پیش قدم بوده و تازه اروپا از عالم وحشیگری بیرون می آمده است ؛

چهارم ـ دورهٔ صفویه که صنایع ایران درآن دوره تجلی مخصوص داشته و درهمان موقع اروپا شروع بدست اندازی بآسیا نموده است.

بتاریخ دنیا مراجعه بفرمائید خواهید دید که هیچیك از ملل عالم این اندازه آثار نداشته است. یونان یك نوبت ترقی کرده ازپانصد سال قبل ازمیلاد تاسیصد وبعد ازآن دیگر اثری ندارد. ایطالیا دونوبت ظهور نموده یکی در دوره دولت روم وثانیاً در زمان رنسانس (تجدید حیات).

سایر ملل اروپائی بقدری تازه وجدید هستند که ذکر ومقایسه آنها مورد ندارد .

حس تجلیل وعلاقهٔ خود را نسبت باینهمه آثار چگونه باید ظاهر کرد و چطور باید آنهارا محفوظ داشت ؟

یك نکته هست که بسیاری از آن آثار بواسطهٔ اینکه امکنهٔ متبرکه هستند عقاید مذهبی مردم از انهدام آنها جلوگیری میکند چنانکه قبر کورُش چون مشهد مادر سلیمان قلم رفته محترم است وهمچنین یکی ازقبور مدیها معروف بدکان داود میباشد و بسیاری از ابنیه نیز جنبه مذهبی دارند و محفوظ میباشند . در استخر کتیبهٔ بخط پهلوی پیدا کرده و دیدم که متعلق بشاپور پادشاه سیستان برادر بزرك شاپور ذوالاکتاف میباشد و حکایت میکند که در موقع تماشای استخر از عظمت و وابهت این بنا چنان حالتی بشاپور سیستان شاه

دست داد که بنای نماز ودعا گذاشت وبرای مؤسس آن غفران وآمرزش طلب نمود .

تجلیلی را که شاهرخ نسبت بآثار قدما بعمل آورده قبلاً مذکور داشتم سلاطین آل بویه برای زیارت تخت جمشید میرفتند وشاه عباس اول بدست خود اسم خویش را در روی نقوش اردشیر بابکان درنقش رستم رسم نموده است .

اما ازطرف دیگر اسباب تأسف است که می بینم طاقهای رفیع قصر اردشیر بابکان درفیروزآباد اصطبل گاوشده ونیز مایه تألم است که شخص درطوس مشاهده میکند که از مدفن فردوسی جز مشتی سنك و خاك اثری باقی نیست و حال اینکه این شاعر بزرك باید مقبرهٔ که شایستهٔ نام جاودانی اوست داشته باشد.

برای جلوگیری از بی حرمتی بابنیه تاریخی اولا بایستی از طرف دولت احکام اکیده صادر

وبتمام ایالات و ولایات غدغن شود که ابنیه ملی و تاریخی را خراب وضایع ننمایند و آثار ملی را محترم بشمارند . در ضمن بوسایل مختلفه دیگر مثلا بتوسط جرائد مردم را باین مفاخر ملی متوجه ساخته وحفظ واحترام ابنیه و آثار را بعامه بفهمانند و نیز تصاویر ونقشه وعکسهای این ابنیه را جمع آوری نموده در محل مخصوصی ضبط نمایند و همینطور باید سعی داشت که متدرجاً هر یك ازین ابنیه که در شرف خرابی است فوراً در صدد حفظ آن بر آیند و مرمت نمایند .

کسانی که حفظ و نگاهداری آثار ملی را منظور نظر دارند باید مسئله حفر وکشف آثار عتیقه را نیز محل توجه قرار دهند زیرا که اسناد مهمه تاریخی و گنجهای نفیس صنعتی هنوز در زیر خاك ایران خوابیده و بنابرین تنظیم امر حفاری باید متمم عمل حفظ آثار ملی ایران گردد

و نتایج حاصله از آن در موزه مملکتی گذاشته شده و محل استفاده عموم شود تا ایرانیان بتوانند در صنایع امروزی خود نیزاز آنها بهره مند شوند و تمدن ملی خود را بالواسطه احیا و ابقا نمایند. شما آقایان حاضر هر کدام میتوانید در سهم خود بحصول مقصودی که انجمن آثار ملی در نظر گرفته کمك کنید.

اینك مستدعیم بمن اجازه دهید که در خاتمه یك کلمه دیگر عرض نمایم:

در قدیم در مشرق زمین معمول بوده‌است در ذیل هر کتیبه برای اینکه کسی آنرا محو نکرده یا تغییر نداده و یا خراب نکند کلمه‌نفرینی خطاب بمرتکب تقر مینمودند. اما در زمان داریوش کبیر یك فکر دیگری که‌کاملا ایراني و تازه بوده است مشاهده‌میشودکه مقتضی است امروزشعارانجمن آثار

ملی ایران باشد. فکر مزبور تقریباً باین عبارت در کتیبهٔ بیستون منقوش است:

« سخن شاه داریوش: ای که زین پس این نوشته و پیکر بینی آنرا برمیافکن اگر تا توانی نگاهش داری یزدان ترا دوست باد و زندگانی دراز دهاد »



Conférence faite à Téhéran, au Ministère de l'Instruction Publique, le 13 Août 1925, par M. le Docteur Ernst Herzfeld, Professeur à l'Université de Berlin, Directeur de l'Institut allemand d'Archéologie orientale, sous les auspices de la Société Athâré-Mélli (Société persane pour la conservation des monuments nationaux et pour la renaissance des arts et métiers.)



Les Monuments Nationaux de la Perse.

Messieurs,

Avant d'aborder le sujet de notre conférence, permettez-moi une courte remarque personnelle: je suis vraiment heureux de pouvoir parler devant cette illustre assemblée, et j'estime que c'est un grand honneur pour moi que d'être invité à inaugurer de cette façon l'activité publique de l'Andjomane Athâré-Mélli. J'aurais dû essayer de parler en persan. Mais ma connaissance et ma pratique de votre langue moderne sont assez limitées, et j'avais peur de blesser vos

oreilles par les défauts de ma prononciation; c'est pourquoi j'ai eu recours à une langue neutre, le français, qui n'est ni la vôtre, ni la mienne. Donc je vous présente mes excuses. Espérons que cette conférence ne sera que la première d'une brillante série et qu'elle sera surpassée en forme et en substance par celles qui la suivront !

L'Andjomané Athâré-Mélli s'est proposé le but de cultiver les traditions glorieuses de la Perse et de réveiller l'intérêt public pour les monuments de son histoire trois fois millénaire. Je dis réveiller, et non ressusciter, car ce noble sentiment est encore vivant partout en Perse; il n'est pas mort, mais il sommeille de temps en temps.

Je me trouvais, il y a 18 ans, à Karaman en Anatolie, étudiant les mosquées et mausolées, chefs-d'œuvres d'architecture en marbre de la dynastie seldjoukide qui précedait les sultans osmanlis. Un vieux cheikh, gardien des sanctuaires, voyant mon intérêt et ayant honte du délabrement apitoyant de tant de beauté, me dit : « La vertu et la piété ont abandonné ce monde !» Voilà une vérité.

Un peuple qui a conscience de soi-même, qui, avec ses qualités et ses défauts,

désire faire partie de la grand famille humaine tel qu'il est sans vouloir être ni sembler être autre chose, doit avoir cette vénération pour son passé. On peut dire que ce sentiment est la mesure de la valeur morale d'une nation.

Que faut-il entendre par monuments nationaux? Il est évident que toute vieille construction, tout produit d'une industrie ancienne, malgré l'intérêt spécial qu'ils peuvent présenter au savant, ne peuvent pas être considérés comme monuments nationaux. D'autre part, personne n'hésitera à reconnaître comme monuments nationaux l'Acropole d'Athènes, le Capitole de Rome, le palais de Versailles, le Kremlin de Moscou, ou, pour prendre des exemples plus proches, les pyramides de l'Egvpte, les temples de Baalbek, le Tâq-é-Kasra de Ctésiphon, Persépolis (Takht-é-Djamchid) cette merveille du monde. Les exemples que je viens de citer montrent qu'il s'agit d'œuvres d'art, de monuments qui expriment quelque chose, qui ont une signification symbolique comme chaque œuvre d'art.

Car l'art est une langue qui parle, et comme chaque langue est la révélation de l'esprit d'un peuple, l'art qui est une langue

bien supérieure, compréhensible à tout le monde, est la manifestation de l'essence même des vertus et facultés les plus sublimes et les plus profondes d'une nation.

Donc, les vrais monuments nationaux, en tant qu'œuvres d'art, sont les manifestations du génie de la race. Comme telles, ils méritent la vénération d'une nation qui s'estime, comme telles ils sont la mesure de la valeur d'une nation.

D'après cette définition, les monuments nationaux ne sont pas toujours et seulement des bâtiments anciens, des sculptures, des inscriptions : le monument national de la Perse par excellence, c'est la grande épopée de l'immortel Ferdausi. Un grand poète Romain, ayant achevé un de ses fameux, poèmes, a prononcé les paroles suivantes:

„exegi monumentum aere perennius"

„J'ai érigé un monument plus durable que l'airain". Et Ferdausi, lui-même, a bien eu cette conscience altière. N'a-t-il pas dit dans le livre des Rois :

Pey afkandam az nazm kâkhi boland
Ké az bâdo bârân nayâbad gazand.
Banâï ké hargez nagardad kharâb
Zé bârâno az tâbeche âftâb.
J'ai érigé en vers un splendide château

Qui ne sera point abimé par le vent et la pluie,
C'est là un monument qui ne sera jamais détruit
Ni par le soleil brûlant ni par les intempéries.

Je me rappelle avoir lu sur plusieurs monuments persans, comme par exemple sur un mausolée mongol à Nakhtchévan, la même idée exprimée d'une façon plus humble, plus religieuse:

„Mâ bémirim, in bemanad yâdegâr„ Nous mourrons, et ceci restera comme souvenir.

Si vous lisez ce que d'anciens visiteurs du Takht-é-Djamchid ont écrit sur les pierres de ce monument sans pareil, vous y trouverez beaucoup de méditations pieuses sur la nature périssable de ce monde: «mâ bémirim» Nous mourrons! mais de nous et de nos efforts que restera-t-il? Rien, absolument rien,-sauf ce que l'art ou la science ont immortalisé. En fouillant les emplacements de vieilles cités, longtemps abandonnées, les archéologues explorateurs ont mis au jour des statues de rois qui avaient conquis le monde de leur époque, qui avaient été les Darius, les Alexandres, les Djingiz Khans, les Napoléons de leur temps. Nous n'en savons plus rien. L'oubli absolu les aurait ensevelis, si la pierre qui représente leurs exploits n'avaient perpétué leur sou-

venir. Que saurions-nous du grand Darius, fondateur de l'Empire persan, du premier empire vraiment mondial, si l'oeuvre du grand historien grec Hérodote, le monument de Bîstûn, le tombeau imposant de Naqch-é-Rostam ne nous étaient parvenus? Rien, absolument rien.

Ou, pour prendre des temps plus rapprochés, qu'est-ce-que nous savons vraiment d'un Napoléon sauf ce que ses grands historiens, eux-mêmes jamais impartiaux, nous rapportent? L'enthousiasme qu'il a inspiré aux artistes contemporains ne donne-t-il pas l'idée la plus vraie de ce qu'il a signifié pour le monde? En effet, nous ne savons jamais la verité absolue, même des évènements dont nous sommes contemporains; du premier abord la légende s'en empare et il ne reste que telle image de la réalité que l'art transmet à la postérité.

Outre cela il ne subsiste au monde que les idées qui sont en apparence bien fragiles mais qui en réalité sont les éléments les plus durables. Mais comment savoir d'où ces idées émanent? Les monuments nationaux y répondent, même s'ils ne portent pas d'inscriptions. L'art n'est jamais muet. Prenons un exemple: il y a dans les provinces

d'Azerbaidjan, de Hamadan, et de Kirmanchah plusieurs anciens tombeaux creusés dans le rocher. Ils datent de l'époque médique, des 8me et 7me siécles avant l'ère chrétienne. Le travail, la forme de ces monuments prouvent que les artisans qui les ont créés ont été les disciples de peuples encore plus anciens qui habitaient jadis l'Asie Mineure et l'Arménie. Ceux-là ont, à leur tour, enseigné leur art aux artisans qui ont taillé et sculpté, de deux à cinq siècles plus tard, les gigantesques tombeaux de Naqch-é-Rostam et de Persépolis, et ces monuments ont été les modèles dont se sont inspirés les premiers artisans de l'antiquité indienne et chinoise, qui accomplissaient les oeuvres merveilleuses du grand roi bouddhique Açoka et des Empereurs chinois de la dynastie des Hans, au troisième et deuxième siècle avant l'ère chrètienne. Voilà une force motrice d'une portée étonnante de l'art persan dès son origine. Mais ce n'est pas là la principale chose que les tombeaux taciturnes nous enseignent.

Les recherches savantes les plus récentes nous ont fait connaître quelle impression profonde les idées religieuses de la Perse ancienne ont eu sur toutes les reli-

gions postérieures. La doctrine propagée par Zoroastre est la première qui se soit élevée à une conception vraiment abstraite d'un Dieu unique, d'un ordre moral du monde, de la resurrection des morts et de la vie future, d'une récompense et d'une punition, du paradis et de l'enfer. Aux temps de l'exil juif en Babylonie, le judaïsme adopta toutes ces idées, de là elles pénétrèrent dans le Christianisme et les autres religions. Ainsi la pensée persane a donné la direction aux pensées religieuses de l'humanité pour plus de deux mills ans, et, malgré tout le scepticisme scientifique de l'Europe, cette pensée continuera à dominer le monde.

Or, il y a beaucoup de monuments funéraires plus anciens que ceux des Mèdes dans d'autres pays d'Orient, et ils sont couverts d'inscriptions qui relatent la gloire et les exploits de leurs habitants muets. Les rois enterrés dans les tombeaux médiques avaient accompli autant de belles actions, et même de plus grandes, mais ils ne s'en vantent pas. Pourquoi? Parcequ'ils ont des conceptions morales et religieuses autrefois inconnues et inouïes: au moment de leur mort la vanité de la gloire humaine ne leur vaut plus rien. La seule chose qui vaille

est leur relation avec leur Dieu. Deux de ces rois se sont fait représenter dans l'attitude d'adoration devant le feu céleste, symbole divin de leur religion. Voilà ce que les monuments nous enseignent de l'origine des idées.

Et voilà pourquoi il faut les vénérer; aucune autre époque, aucune autre nation n'aurait jamais pu les produire, ils ne peuvent pas être imités, car ils sont les symboles du génie de la nation, ils sont les témoignages impérissables de ce qu'une nation a contribué à la civilisation du monde. Et si l'on regarde la longue file des monuments nationaux de la Perse, on doit avouer que les contributions des Persans à la civilisation humaine sont accablantes. Vous avez raison d'en être fiers!

Où sont donc les nations dont le passé historique remonte à une époque aussi réculée ? La civilisation humaine, on le sait, n'a pas commencé en Perse; les civilisations de l'Egypte et de la Babylonie sont beacoup plus anciennes, mais là les nations qui les ont créées n'existent plus depuis longtemps. Les Grecs et les Italiens se vantent de leur glorieux passé. On croit que Rome, "la ville éternelle", fut fondée

dans un passé lointain qui correspondrait à la date de la fondation de Hamadan, au 8me siècle avant l'ère chrétienne. Mais la différence est qu'en Grèce la race qui avait jadis produit cette magnifique floraison s'est éteinte dès la migration des peuples européens, et qu'en Grèce, comme en Italie, la civilisation actuelle n'a plus de point de rapport avec celle de l'antiquité. Il en est autrement en Perse : étudiez les sculptures de Takht-é-Djamchid et comparez les aux sculptures Sassanides, plus jeunes de 800 ans, et malgré la différence de l'aspect général, du style, la ressemblance de l'esprit est parfaite. Entre ces deux époques a eu lieu la conquête de l'Asie par Alexandre le Grand, révolution aussi puissante dans ses conséquences que l'européanisation de l'Asie, dont le spectacle déplorable se déroule devant nos yeux. Cependant la Perse a soutenu cet ébranlement, la surface semble changée tandisque le noyau reste intact. La Perse survit.

Ou bien, regardez les ruines des palais et des temples à feu Sassanides et vous serez étonnés de remarquer que toutes les idées architecturales de cette époque continuent à subsister dans les caravansérails,

les medréssés, les mosquées et les tombeaux des premiers siècles musulmans. Entre les deux périodes est survenue la conquête arabe; la Perse a embrassé l'Islam, et malgré tout elle est restée la Perse.

On a conservé une parole caractéristique d'un des premiers Khalifes arabes qui a dit: "Un peuple singulier que ces Persans: ils ont pu vivre sans nous pendant mille ans, et nous ne saurions nous passer d'eux durant cent ans." Ce mot explique les faits: même en embrassant une religion sémitique, c'est-à-dire étrangère à leur race, les Persans ont eu la force de conserver leur cachet national. On a changé d'habits, mais pas de caractère.

Les rares monuments des premiers siècles musulmans présentent une analogie avec ceux de l'époque Séleucide, en ce sens qu'ils montrent une forte influence étrangère. La religion du Prophète est surnationale, et l'art des trois premiers siècles porte cette empreinte. Les monuments de l'Espagne, de l'Afrique du Nord, de la Syrie, de Samarra, de Naïn, Istakhr, Dâmghân, ne sont ni arabes ni persans; ils sont musulmans. Mais déjà à l'époque des Deilamites ou Bouyides l'art persan encore

une fois se déploie. Les monuments d'architecture s'accordent parfaitement avec ceux de la littérature. Les grand noms de Ferdausi, Al-Birouni, Khadjé Nezâm-ol-Molk symbolisent cette floraison. Dès ce temps, on ne peut pas parler d'un art seldjoukide, mongol, turc en Perse, mais seulement de l'art persan des époques seldjoukide, mongole et tatare.

Comment expliquer ces faits extraordinaires? Eh bien, les monuments nous l'enseignent clairement: la nationalité persane est toujours restée intacte, elle n'a jamais changé. Presque partout ailleurs, comme en Egypte, en Grèce, même en Italie, les immigrations des peuples étrangers ont plus ou moins, quelquefois complètement, modifié le caractère du peuple. En Perse, au contraire, les immigrants ont été assimilés, persifiés. Les anciens chroniqueurs nous ont conservé le récit des destructions terribles de Djingiz Khan, le "fléau de Dieu," et malgré cela déjà sous sont régne et sous celui de ses successeurs tout le Nord de la Perse se couvre de monuments grandioses et purement persans. Emir Teimour, le Djehân-souz [1], vient encore une fois

(1) "Incendiaire du Monde"

détruire la Perse. Mais tout de suite Baisongor Mirza écrit une introduction historique au Châhnâmeh, et Châhrokh, le fameux Khochnevis [2], rend hommage au grand passé de la Perse en gravant, de sa propre main, des vers sur les parois d'un palais de Takht-é-Djamchid.

Les monuments de la Perse sont donc, par excellence, des monuments nationaux. Il n'en est pas ainsi partout ailleurs. Prenons par exemple l'Anatolie. Elle possède beaucoup de beaux monuments datant depuis les temps les plus reculés jusqu'à nos jours. Mais déjà dans l'antiquité le caractère national avait disparu. L'Asie mineure n'a produit une civilisation parfaitement originale qu'au deuxième millénaire avant l'ère chrétienne. Elle a été une region où différents peuples étrangers passaient presque continuellement. Ses parties occidentales ont subi une colonisation hellénique: on y trouve des merveilles d'art purement grec. Puis l'Asie mineure a été province romaine: des ruines de villes entières romaines le témoignent. Le pays est devenu ensuite chrétien, il a été l'appui principal de l'Empire byzantin: Roum. Après cela venaient les Seldjoukides,

(2) calligraphe

les Turcs osmanlis. Il y a beaucoup de monuments, mais on ne peut pas les nommer des monuments nationaux. Ils nous révèlent un grand passé, mais ils ne sont pas l'oeuvre d'une nation. En conséquence, on les néglige, personne ne s'en occupe. Ils sont comme des tombeaux dans un cimetière que personne ne vient plus visiter. Ou comme disait mon Cheikh de Karaman: "la vertu et la pitié ont abandonné ce monde."

Cette observation nous mème à une autre. L'Asie mineure a été colonisée par les anciens Grecs, puis par les Romains. Dés ce moment là, les peuples aborigènes ont perdu leur caractère national. Ils ont aidé à developper la civilisation hellénique, à amasser les richesses de Rome. Mais ils n'ont plus produit d'oeuvre que seul le génie de leur race pouvait créer. Un peuple devenu colonie est mort pour l'histoire du monde. Il travaille au bénefice de ses maîtres, peut-être qu'il amasse lui même des richesses, mais sa force créatrice s'éteint, historiquement il a cessé de vivre. Regardez donc autour de vous: il n'y a pas si longtemps que l'on érigea le Tâdj Mahal à Agra, la grande Mosquée à Dehli, le mausolée de Qansauh Ghûri au Caire. Mais aujour-

d'hui on ne produit dans ces pays que des matières premières et des marchandises dont on a besoin en Europe. Et la même tragédie se déroule à présent dans tous les pays arabes, malgré l'opposition offerte par les autochtones.

C'est ici qu'il faut s'adresser au forces salutaires des monuments nationaux. Une nation qui se trouve dans un état de ménace ne puisera pas seulement une consolation, un confort, mais aussi une force de résistance dans le respect, la vénération, l'étude de son grand passé.

Le nombre des monuments nationaux de la Perse est fort grand. Il y en a presque partout; je dois renoncer à les énumérer ici. Les tribus ariennes qui ont donné le nom de Irân-chahr [1] au pays n'ayant paru en Perse qu'au 9me siecle avant l'ère chrétienne, les monuments nationaux propres ne commencent qu'avec cette date. Il y a cependant d'autres monuments plus anciens, surtout à l'ouest, mais ils sont l'œuvre d'une population autochtone, pas arienne, quoiqu'il est certain que leur sang survit, et que les qualités qui distinguent les Persans des autres peuples ariens, ou parlant une langue

(1) Empire de Perse

indo-germanique, doivent être attribuées à la fusion des deux races.

Selon le cours qu'ont pris les développements historiques, c'est quelque fois l'une quelquefois l'autre partie de la Perse qui ressort par ces monuments, et on reconnait aisément des culminations et des dépressions. Le nombre, la densité, la qualité de ces groupes de monuments reflètent directement l'état de prospérité du pays dans les différentes époques, et il faut constater que, pendant sa longue histoire, la Perse a eu, au moins, quatre apogées de civilisation et de culture. La première est l'époque Achéménide où la Perse était le centre du monde connu et où règnait une paix de 250 ans; la seconde est l'époque Sassanide; la renaissance persane; la troisième l'époque Seldjoukide, où la Perse marchait à la tête du monde islamique et où l'Europe venait de sortir de la barbarie; enfin l'époque Séfevide, cette arrière-fleur délicieuse de l'art persan à un moment où l'Europe commençait déjà à envahir l'Asie. Scrutez toute l'histoire du monde et vous ne trouverez pas un second exemple d'une nation qui aurait tant fait: la Grèce a fleuri une fois, de 500 à 300 ans avant l'ère chrétienne et

jamais après; l'Italie deux fois, au temps du premier Empire romain et à la Renaissance. Les autres peuples européens sont trop jeunes pour pouvoir rivaliser.

Qu'est ce que l'on pourrait faire pour montrer son intérêt, sa vénération pour tant de monuments du passé ? Il y a un fait remarquable: beaucoup de ces monuments, à part ceux qui continuent â être des sanctuaires, sont déjà protégés par la croyance populaire: le tombeau de Cyrus est vénéré comme Machhade Mâdaré Soleiman, un des tombeaux médiques comme Dukkâné Dâwoud. Une appréhension religieuse entoure beaucoup d'autres. Puis, à Persopolis j'ai découvet l'inscription pehlevie de Châpour Sakânchah, frère ainé de Châpour II, disant que ce roi du Sistan était tellement ému par la grandeur de ce monument qu'il y fit une prière et prononça une bénédiction sur celui qui l'avait bâti. J'ai mentionné l'hommage de Chahrokh. Les sultans Bouyides y sont allés en pèlerinage. Le grand Chah Abbas I a inscrit de sa propre main son nom sur le bas-relief d'Ardachir-é-Bâbagân à Naqch-é- Rostam.

D'autre part, il est triste à voir les hautes voûtes du palais d'Ardachir-é-Bâbagân à

Firouzâbâd, servant comme étable à vaches. Cela fait également de la peine à voir qu'à Tous rien qu'un tas de pierres et de débris n'indique l'endroit où est enterré Ferdausi. Votre grand poète devrait, cependant, être honoré d'un monument digne de son oeuvre immortelle. Pour empêcher la profanation des monuments historiques on aurait besoin d'abord d'un arrêté ministériel pour toutes les provinces, défendant l'endommagement et la destruction des monuments. Cet ordre gouvernemental devrait être accompagné d'une campagne éclaircissante par les journaux et par d'autres moyens. En même temps il faudrait fonder des archives où l'on conserverait des dossiers, plans, photographies de tous les monuments. Puis au fur et à mesure on pourra essayer non seulement de protéger négativement, mais de conserver positivement ceux des monuments qui sont en danger de disparaître et de s'écrouler.

Un programme complet de conservation des monuments nationaux ne peut pas laisser de côté la question des fouilles archéologiques en Perse. Combien de documents précieux pour l'histoire, combien de trésors d'art persans dorment sous la

terre! La conservation des monuments nationaux serait donc complétée par un service des fouilles dont les résultats, rendus accessibles à tout le monde dans un Musée à fonder, seraient utiles pour les arts encore vivants, et, pénétrant ainsi dans la vie quotidienne du peuple, vivifieraient la civilisation nationale de la Perse.

Chacun de vous, Messieurs, peut aider pour sa part à la réalisation des buts que l'Andjomané Athâré Melli s'est proposé.

Permettez-moi encore un dernier mot: Cela a été l'usage commun de l'Orient ancien de terminer chaque inscription gravée sur un monument quelconque par une malédiction à l'intention de quiconque essaierait d'abîmer, modifier ou détruire l'oeuvre. Mais dans les inscriptions du grand Darius surgit une idée tout à fait neuve, et purement persane, qui doit devenir la devise de l'Andjomané Athâré Melli. Le grand roi dit:

«O toi qui verras à l'avenir cette inscription que j'ai écrite, ces images que j'ai faites, ne les détruis pas! Selon ton pouvoir conserves les! Si tu vois cette inscription et ces images, et si tu ne les détruis pas mais les conserves selon ton pouvoir, que Dieu soit ton ami, que ta famille soit

nombreuse, que tu vives une longue vie, et que Dieu te donne succès dans tout ce que tu feras!»



Brochure No. 2

Publications
de la
Société Athàré Melli

(Société persane pour la Conservation des monuments nationaux et pour la renaissance des arts et métiers).

"O toi qui à l'avenir verras cette inscription! Ne la détruis pas. Si tu la conserves selon ton pouvoir, que Dieu soit ton ami et t'accorde une longue vie!"
(Darius)

Les Monuments Nationaux de la Perse

Conférence faite à Téhéran, le 13 août 1925, par M. le Docteur Herzfeld, Professeur à l'Université de Berlin, Directeur de l'Institut allemand d'Archéologie orientale.

Téhéran
Octobre 1925

Imp. Madjless